

«هابرماس» و

بحران سرمایه‌داری پیشرفته

● چکیده: مقاله با این سؤال آغاز می‌شود که آیا به نظر هابرماس جوامع سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته با بحران مواجهند یا خیر؟ نویسنده جهت یافتن پاسخ هابرماس از پیش فرض‌های اندیشه‌ی او بهره می‌گیرد. در «مدل سیستمها»ی این متفکر، سه زیر سیستم اقتصادی، مدیریت سیاسی و اجتماعی - فرهنگی وجود دارد. بحران زمانی رخ می‌نماید که هر یک از این زیر سیستمها قادر به تولید آنچه که باید انجام دهند، نباشند. در ادامه مقاله به انواع بحرانهایی که می‌توانند در یک جامعه ظهور یابند، اشاره می‌شود. از این میان بحران مشروعیت در سرمایه‌داری متأخر، مورد نظر قرار گرفته، دیدگاه هابرماس نسبت به آن بررسی می‌گردد. در ادامه نقش دولت و پدیده‌هایی چون «عوامل سنتی مشروعیت بخش»، «ساختارهای تفاهمی» و... در پیدایش بحران مشروعیت در جهان سرمایه‌داری متأخر مورد بحث قرار می‌گیرد.

حسینعلی نوذری

دوران اولیه تکامل سرمایه‌داری لیبرال پیوند چندانی ندارد. شاید بتوان کتاب «بحران مشروعیت» را تلاشی دانست برای حل این قبیل مشکلات و نیز تلاشی برای ربط دادن مفاهیم کلیدی دیگری نظیر انقلاب و الیناسیون به شرایط متحول سرمایه‌داری متأخر.

برداشت کلاسیک از مفهوم انقلاب - تصرف قهرآمیز قدرت - پس از تجربه انقلابات فرانسه و روسیه، اینک دیگر در شرایط جوامع سرمایه‌داری متأخر جایی ندارد. بنابراین ممکن است این سؤال پیش آید که آیا مفاهیم و مقولات تبیینی مارکس در شرایط حاضر با نظریه‌ی بحران ساختاری یا بحران «تأثیرات دگرگون سازنده» که از توان بالقوه برای ایجاد تحول در اصول تشکیلات و سازمانبندی جامعه برخوردارند، مناسبت و ربط بیشتری ندارند؟ به همین دلیل فکر می‌کنم بررسی مفوله‌ی الیناسیون در مفهوم مارکسیسم کلاسیک آن، در شرایط جامعه‌ی معاصر نیز مفید فایده خواهد بود. توضیح علل شکست مشروعیت و انگیزه به عنوان پیامدهای روابط قدرت که بافت اجتماعی کنش متقابل، وحدت، همبستگی، هویت و تفاهم را نابود می‌سازد.

سرمایه‌داری لیبرال و جوامع سرمایه‌داری متأخر می‌داند. به رغم اختلافات مهم این دو نوع جوامع، تشکیلات یا سازمانبندی هر دو به گونه‌ای غیر عقلانی با منافع و نیازهای همگانی یا جمعی پیوند خورده است، به جای آنکه بطور عقلانی با منافع و نیازهای همگانی یا جمعی پیوند خورده باشد. با اینحال باید تأکید نمود که طبقه بندی مارکسیسم ارتدکس برای توضیح و تبیین سرمایه‌داری متأخر کفایت نمی‌کند. در شرایط معاصر، پدیده‌ی استثمار بگونه‌ای فزاینده از طریق ابزارها و دستگاههای دولتی صورت می‌گیرد، تا جایی که امروزه فقر، تهیدستی و اوضاع نامساعد غالباً با عواملی چون بیماری، کهولت، نژاد و شرایط اقلیمی همراه هستند تا پایگاه طبقاتی ارزیابی شده در چارچوب نظریه‌ی ارزش کار.

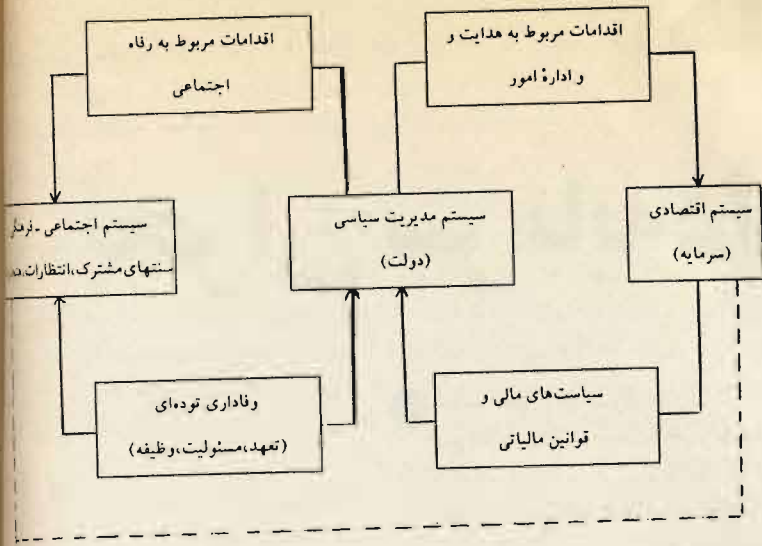
ملاحظات از این دست در پی نظریه‌ای هستند که هم برای نقش عظیم «دولت» در جوامع سرمایه‌داری متأخر اهمیتی در خور قائل باشد و هم با مبانی تعدیل شده‌ی قدرت و سلطه در نظام‌های دمکراسی مرفه توده‌ای هماهنگی داشته باشد. در این نظام‌ها مشارکت و اجماع ظاهراً دیگر با اجبار کور «یا کار یا گرسنگی» (ویژگی عمده

هگانی که اصول و مبانی بنیادی جوامع در برابری با موانعی که کل سیستم اجتماعی قادر به مقابله با آنها نیست، دستخوش تغییر و تحول می‌شوند، جوامع دچار از هم فرو پاشی شده، متلاشی می‌گردند و یا از یک مرحله تکامل به مرحله‌ی عالیتر دیگری گذر می‌کنند در چند دهه اخیر واژه‌ی «بحران» به صورت واژه‌ای بسیار مصطلح، متداول گشته و برای توصیف شرایط جامعه‌ای بکار می‌رود که با مسئله «محدودیت‌های بقا»^۱ مواجه است. سؤال اینجاست که آیا جوامع سرمایه‌داری متأخر یا جوامع سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته دقیقاً در این نقطه قرار دارند؟ برای پاسخ به این سؤال باید دید محدودیت‌های بقا کدامند؟

بدین منظور بررسی خود را از کتاب «بحران مشروعیت» هابرماس آغاز می‌کنیم؛ که در واقع به زعم هابرماس، خود این بحران بارزترین پدیده در جامعه‌شناسی سیاسی جوامع صنعتی پیشرفته بشمار می‌رود. این کتاب که از آثار اولیه وی بشمار می‌رود در واقع بیش از دیگر آثار او متأثر از مارکسیسم است. گویانکه وی هنوز هم رابطه میان «کار» و «سرمایه» را به عنوان مهمترین اصل تشکیلاتی جوامع

پیش فرض‌ها

در بررسی موضوعات فوق‌الذکر زمینه‌ی «نظریه‌ی عمومی سیستم» هارا مورد بررسی قرار داده و با ارائه نموداری از «مدل سیستم‌ها» سعی دارد ضمن بررسی سیستم‌های سه‌گانه اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و رابطه آنها با بحران مشروعیت، آنها را در چارچوب ماهیت و محدوده‌های فرآیند عقلانیت در مفهوم منفی وبری «نفس آهنین» بررسی نماید. به همین خاطر مطالعه کتاب «بحران مشروعیت» وی در این زمینه بسیار مفید و مثمر ثمر خواهد بود. چرا که طی آن علاوه بر بحث درباره‌ی مسئله فوق، به باز تدوین «نظریه دولت مدرن» (سرمایه‌داری متأخر) و ارائه اختلاف نظرهای خود با مارکسیسم پرداخته است.



در نمودار مذکور وی ضمن بازسازی «مدل سیستم‌ها» سه زیر سیستم تعبیه نموده است. (طرح اولیه نمودار مذکور را از کلاوس آوفا اقتباس نمود).

زیر سیستم اقتصادی که می‌توان آنرا به صورت مجموعه کلی مؤسسات سرمایه‌داری تحت مالکیت خصوصی تصور نمود، کالا و خدمات را برای «سود» تولید می‌کند. ضرورت حراست و تضمین سرمایه در جوامع سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته، مستلزم وجود دستگاه‌های عریض و طویل دولتی است، یعنی زیر مجموعه‌ی است از مدیریت سیاسی یا ادارات و نهادهای مدیریتی سیاسی که وظیفه آنها ارائه خدمات، اقدامات و فعالیتهای هدایتی و مدیریتی است. دولت باید نظام اقتصادی را به شیوه‌ای هدایت نماید که بتواند شرایط مطلوب و مساعد برای رشد و توسعه اقتصادی را فراهم سازد. البته از ویژگی‌های تعیین کننده دولت سرمایه‌داری متأخر آن است که از تولید خصوصی برای سود معاف است و این نکته وجه تمایز بخش‌های خصوصی و بخش‌های عمومی است. لذا دولت‌های مذکور به لحاظ منبع درآمد به سیستم مالیات بندی و اخذ عوارض از بخش اقتصادی خصوصی متکی هستند، به عبارت دیگر به سیاست‌های مالی و قوانین مالیاتی (مطابق نمودار). از طرف دیگر دولت که نیازمند وفاداری، تعهد و احساس مسئولیت بوده‌ها در قبال مشکلات و نابسامانی‌هاست، بدین منظور ضرورتاً باید رضایت آنان را نیز جلب نماید تا تداوم وفاداری و - آنان

تضمین گردد. برای تحقق این هدف دولت باید از درآمدهای مالی خود در جهت تأمین و ارائه خدمات اجتماعی، بهداشتی، رفاهی و آموزشی استفاده نموده و از «ایدئولوژی» ای که کل سیستم را مشروعیت می‌بخشد حمایت نماید. از سوی دیگر این اقدام برای زیر سیستم اجتماعی - فرهنگی - بمنظور حفظ و حمایت از هنجارها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، رفتارها و معانی کنش برانگیزی که وظیفه ایجاد هماهنگی با سلطه سیاسی، حقوقی و اجتماعی در کل سیستم جامعه را برعهده دارند - شرط لازم (ولی نه کافی) بشمار می‌رود.

به اعتقاد هابرماس در هر جامعه «بحران» زمانی رخ می‌نماید که یکی از زیر سیستم‌ها در ایجاد «کمیت لازم» نسبت به آنچه که در کل باید تولید کند، ناکام بماند. به نظر وی چهار نوع بحران ممکن به شرح زیر وجود دارد:

نقطه آغاز (زیر سیستم‌ها)	بحران سیستمی	بحران هویت
زیر سیستم اقتصادی	۱ - بحران اقتصادی	—
زیر سیستم سیاسی - اداری	۲ - بحران عقلانیت	۳ - بحران مشروعیت
زیر سیستم اجتماعی - فرهنگی	۴ - بحران انگیزش	—

عقلانیت» بیشتر مدیون کار مشترک با کلاوس آوفا در اوایل دهه ۱۹۷۰ است. بحران‌های عقلانیت و کاستی‌های عقلانیت که بیانگر محدودیت‌های حوزه تولید اجرایی در تصمیمات عقلانی بشمار می‌روند

در اینجا سیستم بگونه‌ای است که تلاش برای کنترل بحران‌ها در یک زیر سیستم موجب دگرگونی، جابجایی و انتقال تناقضات درونی به زیر سیستم (زیر مجموعه) دیگر می‌گردد. برای مثال یک

شکست و ناکامی «عقلانیت»
 (به مفهوم دقیق وبری آن) به عنوان
 ابزار اجتماعی، و بیانگر برخورد فزاینده
 عقلانیت شده با عقلانیت ناشی از
 پیش بیش از حد بار مسئولیت» و
 دولت نصمیم گیری» دولت تلقی
 کردند؟

پیش فرض‌های هابرماس درباره «بحران
 مشروعیت» و «بحران انگیزه» از اهمیت
 زیادی برخوردارند. به عقیده وی زمانی که
 مشروعیت ناشی از شکست «معانی
 انگیزه» یا ناشی از «بحران انگیزه»
 است این دو بحران در هم تداخل می‌کنند.
 بحران حاد مشروعیت می‌تواند کل
 دستگاه‌های دولتی را در معرض خطر فرو
 بی‌قرار دهد و در اصول تشکیلاتی جامعه
 تحول بوجود آورد، یا اینکه هجوم شدید
 سرکوب اقتدار گرایانه را به دنبال داشته
 شود. همچنین به وجود برخی خطرات
 ناشی از بحران مشروعیت که در ساختار
 عام نهفته است اشاره می‌کند، «خطرات
 ساختاری»^۱ که ابتدا دولت را در معرض
 تهدید قرار داده، سپس از طریق آن کل
 تشکیلات جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد:

«مسئولیت» متناظر و همسو با آن را قرار
 داد، مسئولیت‌هایی که دولت باید به منظور
 حفظ مشروعیت نظم اجتماعی موجود، آنها
 را بر عهده بگیرد.

در این رابطه، ایدئولوژی مجموعه‌ای از
 اعتقادات و افکار است که به کار پنهان
 ساختن یا مشروعیت بخشیدن به قدرت
 می‌آید، به عبارت دیگر به کار پنهان
 ساختن، عادی نمودن و مشروعیت بخشیدن
 به ساختار اصلی تشکیلات اجتماعی-ی
 (اصول تشکیلاتی و سازمانی) می‌آید که
 همواره در راستای استثمار از یک طبقه در
 جهت منافع طبقه دیگر عمل می‌کند. با
 این تفصیل می‌توان بطور خلاصه شرحی از
 چگونگی پیدایش بحران مشروعیت ارائه
 نمود: بحران مشروعیت یا نارسایی‌ها و
 کاستی‌های مشروعیت زمانی حاصل
 می‌گردد که این قبیل «عدم عقلانیت» ها
 مورد پذیرش قرار گرفته، رسمیت یابند و
 نهادینه شوند؛ زمانی که هم‌نواپی و
 هماهنگی اجتماعی، وحدت و انسجام
 توده‌ها، وفاداری و احساس تعلق به جمع و -
 دستخوش اختلال و نابسامانی گردد و کل
 نظام به جای آنکه در خدمت رفع نیازهای

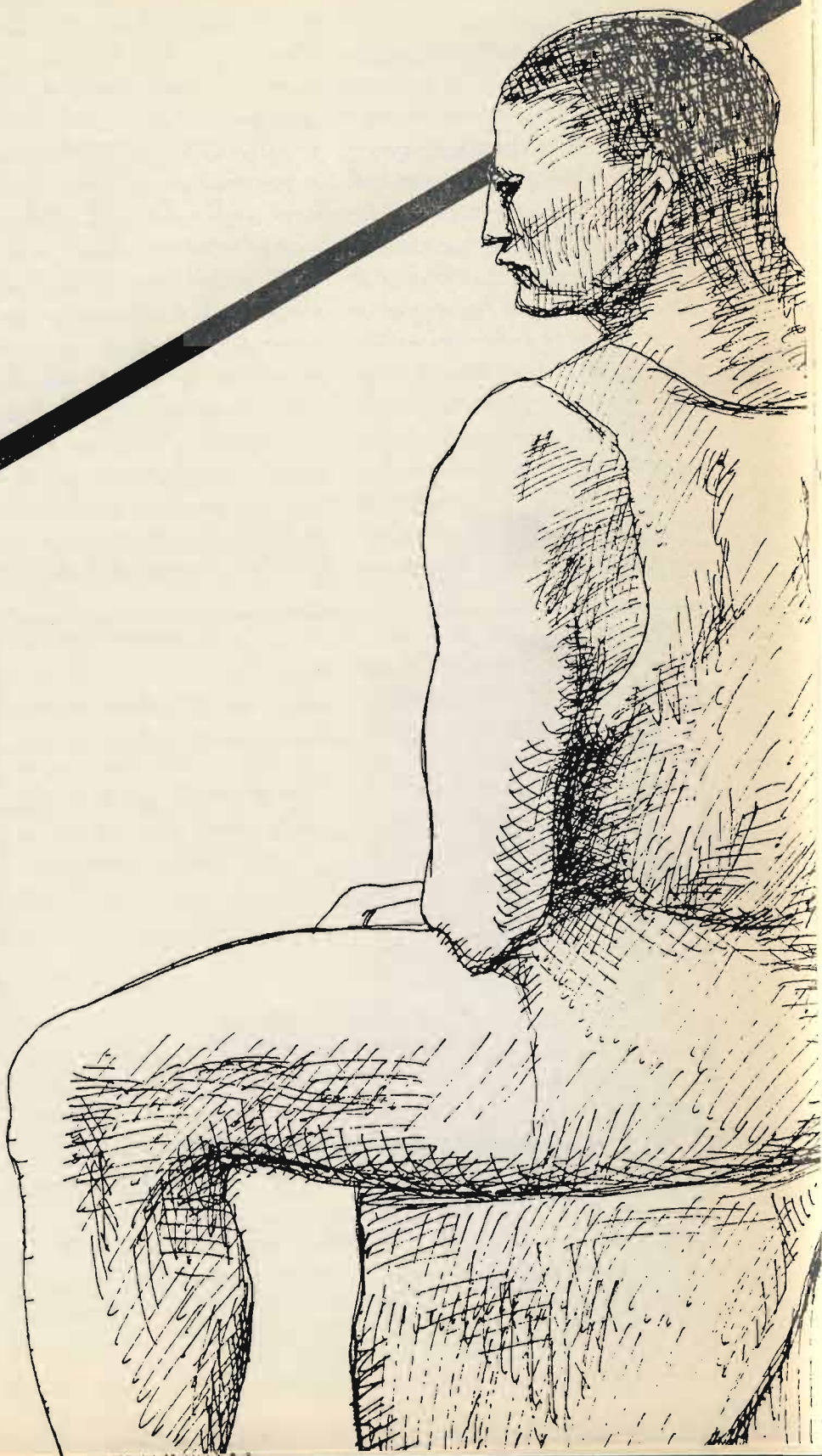
جمعی باشد، خود را وقف منافع شخصی
 اقلیتی معدود نماید. بحران مشروعیت زمانی
 خطرزا و تهدید آفرین است که «اجتماع
 شبه مشروع» یا مبتنی بر مشروعیت کاذب و
 اجماع ایدئولوژیک جامعه به صورت
 «قدرت عریان» آشکار گردد^{۱۱}.

اینک باید تا حدودی جایگاه دولت و مسایل
 و مشکلات آن در نظریه‌ی هابرماس روشن
 شده باشد. تلاش وی آن است که
 محدودیت‌های مربوط به فعالیت دولت،
 اقتدار سیاسی و نظام سرمایه‌داری را که بین
 دولت و نظام اجتماعی - فرهنگی موجود
 است، مشخص سازد. این محدودیت‌ها ریشه
 در فرایند تکامل جامعه دارند و باید آنها را
 به عنوان بخشی از فرایند جهانی - تاریخی
 عقلانیت نگریست. در جوامع سرمایه‌داری
 متأخر، مشروعیت حداقل به دو شیوه متمایز
 محدود گشته است. و محدودیت‌ها توسط
 عناصر پنهان حوزه عمومی بورژوازی اعمال
 می‌گردند. قوانین مدنی، هنجارهای حقوقی،
 حقوق طبیعی افراد، انگاره‌های مشترک
 شهروندان، انگاره‌های مربوط به آزادی
 انجمن‌ها، اجتماعات، احزاب، گروه‌ها،

«اروزه هیچگونه مخالفتی در خصوص
 وجود خطرات ساختاری در نظام‌های
 اقتصادی سرمایه‌داری توسعه یافته وجود
 ندارد. این نظام‌ها بدو مجبورند به مسائلی
 غیر وقت یا انقطاع در فرآیند انباشت متعید
 نه از سوی سیکل اقتصادی، هزینه‌های
 پرزنی تولید خصوصی - که توان مقابله با
 شرایط دشواری که خود ایجاد می‌کنند را
 ندارد - و الگوی امتیاز یا برخورداری از
 نژاد و وجود طبقات مرفه و ممتاز - که
 هسته مرکزی آن بر توزیع نابرابر ثروت و
 درآمد استوار است - پرداخته، راه حل‌های
 مناسب و سریعی برای مقابله با آنها ارائه
 نمایند سه حوزه‌ی عملدهی مسئولیت که
 امروزه توجه دولت معطوف آنهاست عبارتند
 از: اول) تدوین سیاست اقتصادی بی‌بی که
 تضمین‌کننده‌ی رشد اقتصادی باشند، دوم)
 تأثیر و نفوذ بر ساختار تولید برای رفع
 نیازمندی‌های جمعی و سوم) اصلاح الگوی
 نابرابری اجتماعی»^۱.

"خطرات ساختاری" با زمینه و میل به بحران	"مسئولیت‌های" اساسی و زیربنایی دولت ، یعنی اقدامات ضروری و الزامی دولت برای جلوگیری از بحران و تداوم بخشیدن به مشروعیت ساختار موجود .
۱. وقفه در فرایند انباشت سرمایه که به پائین‌ترین حد در سیکل اقتصادی منجر می‌گردد . یعنی "بحران اقتصادی" که به "بحران عقلانیت" و "بحران مالی دولت" منجر می‌گردد .	دولت باید به تدوین سیاست‌های اقتصادی‌ئی اقدام نماید که متضمن رشد و توسعه باشد . از قبیل تنظیم و تدوین قوانین مالیاتی و عوارض ، آموزش و پرورش هدایت شده ، سیاست ها و قوانین مربوط به کار و کارگر ، پی‌ریزی اقدامات زیربنایی، راه آهن، ارتباطات راه دور، نیروگاه‌های با سرمایه عمومی برای کارخانجات و صنایع سنگین و صنایع مادر نظیر ذوب آهن ، آلومینیم تحت مالکیت خصوصی و امثالهم .
۲. هزینه‌های اجتماعی و مشکلات ناشی از سرمایه گذاری خصوصی و انباشت، برای مثال بیکاری ناشی از فرار سرمایه و ناشی از گسترش تکنولوژی پیشرفته .	دولت باید بر روند تولید تأثیر بگذارد ، بگونه‌ای که هم ضرر و زیان را جبران نماید و هم نیازهای جمعی را برآورده سازد . فی‌المثل از طریق حمایت، سیاست دستمزدی، سوسید و امثالهم .
۳. نابرابری ساختاری ، هنجارهای دمکراتیک برابری و پاداش برای موفقیت را مورد تهدید قرار می‌دهد .	دولت وظیفه دارد که الگوی نابرابری و توزیع نابرابر ثروت را اصلاح و تعدیل نماید . برای مثال از طریق کمک‌های رفاهی به گروه‌های محروم ، نژادی ، زبانی ، منطقه‌ای و سایر گروه‌ها .

همانگونه که در جدول شماره ۲
 خواهیم دید، سه «خطر ساختاری» عمده
 وجود دارد که می‌توان در برابر هر کدام



آزادی بیان، آزادی سیاسی و مذهبی و نیز واقع نفس مفهوم «مبادله آزاد» در «بازار آزاد» همگی بخشی از پدیده‌ای هستند که آنرا «دمکراسی صوری»^{۱۲} می‌نامیم. البته تمام اینها در خدمت آنند که بتوان «افکار عمومی» را در جهت مصالح قدرت حاکم و منافع هیئت حاکمه هدایت نمود و ساختارهای واقعی قدرت را در پس نوعی مشروعیت کاذب یا شبه مشروعیت پنهان ساخت.^{۱۳}

آنچه از نظر هابرماس اهمیت حیاتی دارد ایجاد محدودیت برای «ساختار قدرت» است. به عقیده وی ساختارهای هنجاری دمکراسی صوری دقیقاً در اشکال مختلف خود دارای «تأثیرات ساختار ساز»^{۱۴} یا بهتر است بگوئیم دارای «تأثیرات محدود کننده ساختار»^{۱۵} هستند.

افکار عمومی نه در گذشته، نه حال و نه آینده هیچگاه از ماهیت کاملاً انعطاف پذیر برخوردار نبوده تا بتوان آنرا به هر طرف که بخواهیم تغییر جهت دهیم و یا با هرگون «کاستی مشروعیت» مقابله نماییم دستاوردهای قرون هجده و نوزده هنوز بر این اشکال دمکراسی تأثیرات نهادینه‌ای دارند امروزه تنها آن دسته قواعد و مفروضات تفاهمی از «قدرت مشروعیت دهی» برخوردارند که بتوانند توافق یا هماهنگی

همزمان با ناکامی نهادهای کهن و سنتها، دولت وظیفه دارد که بار سنگین مسئولیت ایجاد وحدت و همبستگی اجتماعی و حفظ آنرا بر عهده بگیرد.

ساختار تشکیلاتی جامعه سرمایه‌داری از طریق فرایند سیاست‌زدایی توده‌ها و خنثی ساختن تأثیرات علم‌گرایی و ایجاد محرومیت‌های خانوادگی و شغلی، حفظ می‌گردد.

کاستی‌ها و معایب انگیزش و مشروعیت نیز به طرق مختلفی افزایش می‌یابند: اول اینکه از هم گسستن «لایه‌های سنتی» دیگر نمی‌توان به کمک اساطیر و سمبل‌هایی «سرزمین آبا و اجدادی یا سرزمین آرزوها» ، «خدا، شاه، میهن»، «مذهب، پدر، خانواده» و امثالهم مشروعیت سیاسی چندان مؤثری را انتظار داشت. به نظر هابرماس هر چقدر در مسیر سرمایه‌داری متأخر پیشتر می‌رویم «تجسم خود»^{۱۹} جمعی که زمانی بسیار نیرومند بود، در نتیجه ظهور خودآگاهی تکنوکراتیک بتدریج تحرک و پویایی خود را از دست داده، تا حد دریافت‌ها و تصورات صرفاً مکانیستی از رشد اقتصادی تقلیل می‌یابد و نقش چندان مؤثری در حفظ مشروعیت کل ساختار ایفا نخواهد نمود.^{۲۰}

دوم اینکه کاستی‌ها و معایب عمده‌ی مشروعیت به صورت حوزه‌های گسترده‌ای نظیر خط مشی اجرائی یا روش اداری نمود پیدا می‌کنند که زمانی بخاطر مشروعیت مسلم خود به سنت‌ها متکی بودند. در بحث پیرامون جهان زیست و سیستم، هابرماس از این فرآیند به عنوان «استیلاگری یا تحت استیلا در آوردن جهان زیست» یاد می‌کند، بهترین مثال در این باره نهاد آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت است.^{۲۱} در این باره چنین می‌گوید: «مرزها و محدوده‌های نظامی

تفکری بخود یافته و به دنبال آن زمینه‌ی «نقد عقلانی» نیز راه خود را به درون کنش متقابل اجتماعی باز می‌کند. اجماع و توافق که بدین ترتیب حاصل می‌گردد ایمان و تعهد محکمی بیار می‌آورد؛ به عبارت دیگر از «نیروی برانگیزاننده عقلانی» و «تأثیرات ساختار ساز» برخوردار است. از سوی دیگر بنظر وی تأثیرات فزاینده‌ی روند نوسازی و توسعه در همه جا منجر به افزایش و گسترش روند شهرنشینی، صنعتی شدن و در مورد «پیشرفته‌ترین و توسعه یافته‌ترین جوامع» نیز منجر به توسعه و پیشرفت‌هایی می‌گردد که جزء ویژگی‌های جوامع موسوم به «جوامع ما بعد صنعتی» (فرا صنعتی) بشمار می‌روند. لیکن نکته‌ای که اکثر نظریه پردازان بر آن توافق دارند این است که توسعه اقتصادی و گسترش روابط بازار غالباً با تجزیه و گسستن ساختارهای خانوادگی گسترده و فروپاشی اشکال ساده‌تر کلیسا و مذهب همراه است. همراه با بقایای جهان بینی‌های سنتی، کلیه نهادها که زمانی برای تضمین باز تولید اجتماعی و وحدت اجتماعی به خدمت گرفته شده بودند، اینکه به عنوان منابعی [برای وحدت اجتماعی] تلقی می‌گردند که یا کاملاً موارد استفاده و کاربرد خود را از دست داده‌اند و یا در معرض خطر جدی قرار دارند. به تبع این امر

باید افراد آزاد و برابر را از اجماع مشروط و نهری متمایز سازند.^{۲۲} به عقیده هابرماس محدودیت‌های بیشتر در رابطه با مشروعیت را می‌توان در پدیده‌ای که آنرا «اخلاقیات تفاهمی»^{۲۳} جامعه سرمایه‌داری متأخر می‌نامد، به عیان مشاهده نمود. قبل از آنکه هنجارهای سلطه بتوانند بدون هیچگونه دلیلی از سوی توده‌ی مردم پذیرفته شوند، ساختارهای ارتباطی یا نظامی بی که انگیزه‌های فعالیت ما در آن شکل گرفته‌اند بایستی کاملاً نابود گردند.^{۲۴} بنظر هابرماس در حال حاضر از یک سوی «دمکراسی» و از سوی دیگر «اخلاقیات تفاهمی» یا ارتباطی می‌توانند بمشابه موانعی بر سر راه قدرت مطلقه بشمار آیند. در اینجا هابرماس به این واقعیت اشاره دارد که نشان‌ها می‌توانند تردیدها و اختلافات خود در روابط عادی اجتماعی و در حوزه‌ی عمومی را نه از طریق سحر، جادو، دعا، استغاثه، قهر و خشونت، چاقو یا سلاح گرم بلکه بگونه‌ای هنجاری از طریق بحث آزاد، مذاکره، استدلال و محاجه حل و فصل و برطرف سازند. از سوی دیگر مشارکت کنندگان در این قبیل مباحثات آزاد باید از حق به زیر سؤال بردن نقطه نظرات طرف مقابل خود برخوردار باشند. بدین ترتیب بحث و استدلال آنان صورت تأملی و

۱۱۳۰ ۱۱

آنچه از نظر هابرماس اهمیت حیاتی دارد، ایجاد محدودیت برای «ساختار قدرت» است. به عقیده وی ساختارهای هنجاری دمکراسی صورت دقیقاً در اشکال مختلف خود دارای «تأثیرات ساختار ساز» یا بهتر است بگوییم دارای «تأثیرات محدود کننده ساختار» هستند

«ساختارهای تعیین کننده خود» که دنیای درونی فرد را با دنیای درونی همنوع وی چنان بهمیدیگر مرتبط می سازد که امکان ایجاد و برقراری روابطی از قبیل درک متقابل، تفاهم، مشارکت، مذاکره و غیره را میسر می سازد. ناتوانی سنتها، دستکاری در جهان بینی ها و سیطره بر آنها، تحولات اجتماعی قهری، پذیرش اجباری انگیزه های «تشویق تنبیه» همگی دست به دست داده، موجب مسخ و تحریف «ساختارهای تفاهمی» (ارتباطی) و «ساختارهای تبیین هویت خود» - که وفاداری توده ها، انگیزه های تعمیم یافته ی جامعه بر آنها مبتنی است - می گردند.^{۲۳}

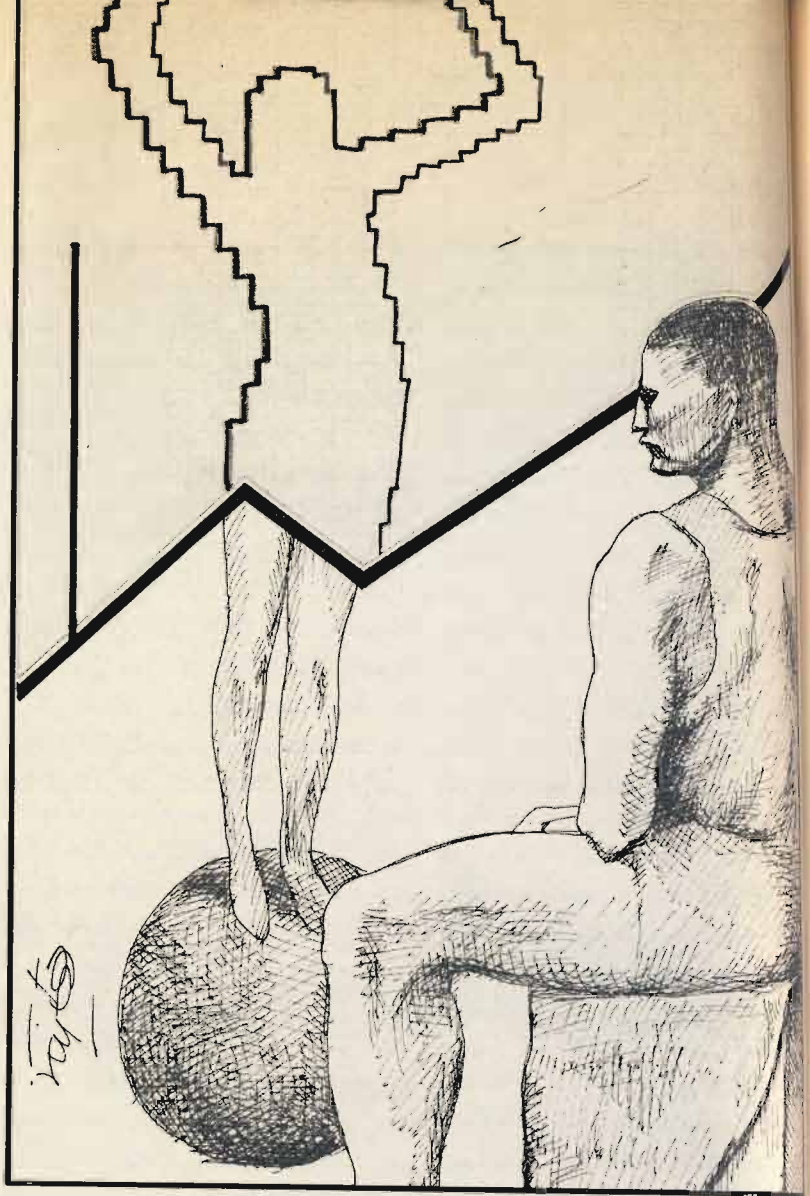
در جمع بندی آنچه که تاکنون گفته شد به این نتیجه می رسیم که بنا بر عقیده هابرماس، هیچ راهی برای پیش بینی نوع یا شکل و طبعاً نتایج یک بحران وجود ندارد و ساختار تشکیلاتی جامعه ی سرمایه داری از طریق فرآیند سیاست زدایی توده ها و غنشی ساختن تأثیرات علم گرایی و ایجاد محرومیت های خانوادگی و شغلی، حفظ می گردد. از سوی دیگر خود آگاهی تکنوکراتیک که فروپاشی و از بین بردن بقایای حوزه ی عمومی ادامه داده و رونق تطبیق یا سازگار ساختن اجباری نهادهای خانواده، آموزش و پرورش و دیگر وجوه فرآیند جامعه پذیری با تقاضاها و نیازهای مربوط به انباشت سرمایه را به شدت پی می گیرد. شاید این مهمترین اقدامی است که دولت برای افزایش کار و انتقال هزینه های اجتماعی تولید به مزد بگیران، حقوق

مسکن، کار، حمل و نقل، بیمه اجتماعی، خدمات حقوقی، حفظ نظم و قانون، مراقبت از کودکان و مادران و دیگر اقدامات برای کاستن بار مسئولیت خانواده ها و برداشتن فشار مشکلات ناشی از این ضروریات از دوش آنان) انسان را در قفس آهنین دولت گرفتار نمی سازد؟ لیکن در مرحله ی عمل، از یکسو بواسطه ی مواجهه ی دولت با این قبیل خواست ها و تقاضاهای روزافزون و اقدام دولت جهت رفع آنها و از سوی دیگر به واسطه ی خواست اقلیت سرمایه داران و طبقات ممتاز و مرفه اجتماع مبنی بر کاهش مالیات بر سرمایه های کلان و درآمدهای عظیم، اعمال فشار به دولت برای عدم تدوین و تصویب قوانین تحدیدی و کاهش هزینه های رفاهی و عمومی روز به روز بر دامنه کاستی ها و نارسایی ها و مشکلات افزوده می گردد.

چهارم اینکه همزمان با تحلیل رفتن سنتهای دستخوش آشفتگی و اختلال و یا با از هم گسستن زمینه های تفسیری آنان مسایل «روان شناختی» تری بوجود می آیند. این نوع عقلانیت منفی همان عارضه ای را به دنبال دارد که دور کهیم آنرا «عدم پایبندی به هنجارها و اصول اخلاقیات دینی» می نامید. لیکن به اعتقاد هابرماس، سنت های کهن فرسوده هیچگونه مایه آرامش خاطر واقعی برای فرد ایجاد نمی کند. بنظر وی بهداشت و تندرستی جسمانی، سلامتی روانی، داشتن عقل سلیم، رفاه و خوشبختی، سعادت و مهم تر از همه «هویت» حقیقی هر فرد بستگی دارد به درک خود و

سیاسی همراه با نظام فرهنگی دستخوش تحول و جایجایی می گردند. در این شرایط مسایل فرهنگی که زمانی اموری مسلم و بدیهی فرض می شدند و سابق بر این شروط تعیین کننده ی مرزهای نظام سیاسی بشمار می رفتند، اینک در حوزه ی برنامه ریزی اداری قرار می گیرند. بدین ترتیب سنتها از پرداختن به مشکلات و مسایل بفرنج عمومی معاف می گردند. یکی از مثال های بارز این قبیل روندهای مستقیم اداری در حوزه ی سنت فرهنگی، برنامه ریزی آموزشی و امور تعلیم و تربیت بویژه تدوین برنامه های درسی است. در حالی که مدیران مدارس سابقاً فقط مجبور بودند قوانین فاقد برنامه ریزی طبیعی را تنظیم و اجرا نمایند، اینک برنامه ریزی آموزشی و تدوین برنامه های درسی براساس این فرض صورت می گیرد که الگوهای سنتی که می توانند بهمان اندازه متفاوت باشند، نیز باید مورد لحاظ قرار بگیرند.^{۲۴}

سوم اینکه همزمان با ناکامی نهادهای کهن و سنتها، دولت وظیفه دارد که بار سنگین مسئولیت ایجاد وحدت و همبستگی اجتماعی و حفظ آنها بر عهده بگیرد. شاید این را بتوان به تعبیر برخی نظریه پردازان نوعی انقلاب بشمار آورد که بموجب آن دولت مجبور می گردد برای توده های نیازمند، امتیازات رفاهی و امکانات اجتماعی و اقتصادی فراهم سازد. اما آیا این اقدامات، توده ها را بیش از پیش به دولت وابسته نمی سازد؟ آیا اقدامات دولت های رفاهی (بمنظور تأمین رفاه اجتماعی، اقتصادی، آموزشی، خدماتی، بهداشت،



8. Thompson & Held, op. cit. pp. 280 -281.

9. structural risks.

10. Habermas, op. cit.(C.E.S.), p.194

۱۱. هابرماس در کتاب «ارتباط و تکامل جامعه» صراحتاً اظهار می‌دارد که مشروعیت ناب و واقعی (genuine legitimacy) که در مقابل مشروعیت کاذب یا شبه مشروعیت (pseudo legitimacy) قرار دارد عبارت است از نظم سیاسی‌ایکه ارزش به رسمیت شناخته شدن را دارا باشد:

Habermas, Ibid, p. 178.

۱۲. در نقطه مقابل دمکراسی حقیقی یا دمکراسی ذاتی (substantive D.) در ادبیات هابرماس تعبیر «دمکراسی عقلانی» (rational D.) بکار رفته است، که بزعم وی نوعی دمکراسی است که در آن اقتدار بدور از هرگونه ترس، اجبار، فریب و قهر و خشونت وجود خواهد داشت.

13. Thompson & Held, op. cit. p. 151 & Pusey, op. cit. p. 97.

14. structure - forming effects.

15. habermas, op. cit. p. 188.

16. structure - limiting effects.

17. communicative ethics.

18. Habermas, op. cit. p. 188.

19. self - representation.

21. Pusey, op. cit. p. 99.

20. M. Pusey, "Rationality & The Legitimation of State Education Sustersm", Australian & N.Z. Journal of sociology, No. 10/11, Nov. Mar. 1984 - 85 pp. 89 - 110.

22. Habermas, "legitimation Crisis", op. cit., p. 71.

23. Pusey, op. cit. p. 100.

5. Volker Ronge, "The Politicization of Administration in Advanced Capitalist Societies.", Political Studies, No. 22, March, 1974.

6. rationality deficits.

۷. نظریه افزودن بیش از حد بار مسئولیت و قدرت تصمیم‌گیری، تعهدات و وظایف دولت‌ها در امور مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و همراه با تقویض قدرت تصمیم‌گیری فزاینده به دولت، عمدتاً ناشی از تعابیر و روایت‌های لیبرالیسم محافظه‌کارانه‌ای است که بویژه طی دو دهه پس از جنگ جهانی دوم در جوامع سرمایه‌داری غرب شیوع و گسترش زیادی پیدا کرد، بارزترین نمونه آنرا می‌توان در «گزارش به کمیسیون سه جانبه»

مشاهده نمود:

"Crisis of Democracy: Report on the Governability of Democracies to the Trilateral Commission" New York: N.Y. University Press, 1975.

بگیران، بیکاران، زنان و اقلیت‌ها صورت می‌دهد البته روشن است که این قبیل خواستهای صرفاً خواستهای می‌تواند موجب تضعیف هسته‌ی ارزشی - عقلانی جهت‌گیری‌های شغلی و تمایلات حرفه‌ای کهن‌تر گردد.

یونیسها:

این مقاله بخشی از پایان نامه آقای حسینعلی باری است که تحت عنوان «جایگاه عقلانیت در مبانی سیاسی هابرماس» به رشته تحریر در آمده است.

1. survival limits.

2. Pusey, op. cit. p. 94 & p. 111.

3. Habermas, "Legitimation Crisis", op. cit. p. 49.

4. Ibid., p. 45.